

متن زیر تحریرگفتارهای ارائه شده در میزگردی با عنوان «نسبت آزادی، عدالت و امنیت» است. در این میزگرد سه تن از پژوهشگران و فضیلاي جوان حوزه، حجج اسلام سید مهدی موسوی، مجتبی نامخواه و امین اسدپور، هریک در مدتی نزدیک به بیست دقیقه نسبت مفاهیم عدالت و امنیت را از سه دیدگاه فلسفی، فقهی و اجتماعی مورد بررسی قرار داده‌اند.

نقطه‌ی اشتراک هر سه بحث عبارت است از تأکید بر حسن ذاتی و اولویت عدالت در تفکر شیعی و هشدار نسبت به بازتولید تفکر اشعری گرایانه‌ای که از اهمیت مطلق بودن ارزش عدالت می‌کاهد.

این میزگرد به کوشش مدرسه انقلاب اسلامی و در تاریخ ۱۳۹۶/۷/۲۵ در مسجداهل بیت^(ع) شهر مقدس قم برگزار شده است. «محل مسئله» بخش پژوهشی مدرسه انقلاب اسلامی است که بازانديشي پيرامون مسئله‌های اصلی انقلاب اسلامی را در دستور کار دارد.

دو سخنرانی اخیر رهبر انقلاب در ۱۹ و ۲۹ بهمن ماه، حاوی دو ایده‌ی محوری «ارزش مطلق عدالت» و «عقب‌ماندگی درباره عدالت» بود. از آن‌جا که این میزگرد حاوی نکاتی درباره معنای مطلق بودن ارزش عدالت و زمینه‌های معرفتی غفلت و عقب‌ماندگی در زمینه عدالت است؛ محل مسئله مناسب دید در این شرایط که بیش از همیشه نیازمند عدالت خواهی و عدالت‌اندیشی هستیم، به انتشار این گفتار در زمینه‌ی بررسی مسئله و نظریه عدالت انقلاب اسلامی بپردازد.



ما با غلبه موعظه و به محاق رفتن عقل عملی مواجهیم

متن زیر گفتاری است که حجت الاسلام سید مهدی موسوی در این میزگرد ارائه کرده است:

وقتی از عدالت و نسبت آن با امنیت و آزادی صحبت می شود، چند مقام بحث وجود دارد. یک مقام تعریف این واژه‌ها و روشن شدن معنایشان است. هر یک از مکاتب فکری یک معنای متفاوتی برای این معانی ارائه می کند. هر نظام هستی شناسانه و انسان شناسانه‌ای معنای خاصی برای معنای عدالت، آزادی و امنیت دارد. بحث بعد مقام اولویت و شرافت است. این که اصل کدام است؟ کدام دال مرکزی است و باقی معناشان را از آن می گیرند؟ بحث بعد مقام تحقق است. در تلاش برای تحقق باید کدام یک تقدم رتبی و زمانی داشته باشد؟ و بالاخره چهارمین مقام تعارض است. اگر در تلاش برای تحقق میان این سه تعارض شکل گرفت، اولویت با کدام است؟ مثلاً در تعارض عدالت و توسعه اولویت با کدام است؟ یک زمانی در کشور می گفتند که برای توسعه باید هزینه داد، ولو این هزینه له شدن نه میلیون نفر از جمعیت ۴۵ میلیون نفر کشور در آن زمان باشد. به هر حال باید روشن شود در تعارض‌ها اولویت با کدام است؟

در این جا دو مبنای کلان وجود دارد که از یکی بحث عدالت فطری و طبیعی بیرون می آید، یعنی عدالت را ناشی از طبیعت و جایگاه آن در خلقت، و در نسبت مبدا و معاد پیدا می بیند. این مبنا را به تعبیر ارسطویی عدالت طبیعی و به تعبیر حکمای اسلامی عدالت فطری می گویند.



مخبر ساله

مبنای دوم عدالت را ناشی از فضای اجتماعی و قراردادی می دانند که می شود عدالت قانونی. مثلاً راسل می گوید «عدالت عبارت است از هر چیزی که اکثریت مردم آن را عادلانه بدانند.» این نگرش در مکاتب کنونی خصوصاً لیبرالیسم غلبه دارد. آن ها عدالت را یک برساخته اجتماعی می دانند و از این جاست که الگوهای دوگانه عدالت مطرح می شود؛ انرژری هسته ای برای یک کشور خوب است و برای دیگری بد می شود و الی آخر.

در نگرش حکمی اما عدالت ناشی از وجود یک نظم در طبیعت است. همه حقی دارند که باید به آن برسند. بر این اساس بحث به حقیقت منتقل می شود: آیا ما می توانیم برای حقیقت یک منبع و منشا حقیقی قائل شویم؟ اگر ما خدا را منشا حق دانستیم، عدالت در نسبت با حضرت حق معنا پیدا می کند. البته این به معنای نگاه اشعری نیست. برخی روشنفکران مثل سروش و فنایی می گویند اگر عدالت را با غایت انسان، با خدا سنجیدی به دام اشعری گری می افتی. در حالی که مشکل اشعری گری این نیست که عدالت را در نسبت با خدا می فهمد. مشکل اشعری گری این است که عقل انسان را به طور مستقل از نقل، قادر به فهم عدالت نمی داند. عقل می تواند عدالت را به طور مستقل بفهمد اما همین درک مستقل در نسبت با حضرت حق به دست می آید. البته بصائر دینی هم باید دقائق این مسئله را شرح کند.

در این میان یک نقد اصلی، به فضای علمی ای است که بر جامعه ما حاکم است. شهید مطهری در آثار متعددی از جمله در مقاله حق عقل در اجتهاد، در کتاب بیست گفتار و در جلد چهارم مجموعه یادداشت ها، این تحلیل را مطرح می کنند که ویژگی مکتب تشیع در برابر اشعری گری، قائل بودن به حسن و قبح عقلی است.

مگر این ها می گذارند جامعه نفس بکشد و بهره ببرد؟ بله جامعه پیشرفته است با همه ابعادش توسعه یافته است، اما کو عدالت؟ الان خیلی شفاف می توان گفت که آن مدل ما را به عدالت نمی رساند. بعد کسانی هنوز و همین امروز همان حرف های دهه هفتاد را دارند می نویسند! در حالی که الان زمانه گردش اطلاعات است و ما می بینیم خود غرب، حتی دولت های رفاه آن ها، تا چه میزان فساد و نابرابری ساختاری دارند. الان خیلی روشن است ما نمی توانیم اطمینان کنیم به این نسخه. نمی توانیم قبول کنیم که طی یک نسل و دو نسل برویم سراغ پیشرفت، بعد برگردیم عدالت را محقق کنیم. دیگر کجا می توانیم برگردیم؟ آن اشراف به وجود آمده شما را می برد و کل منابع را مال خود کرده همان طور که داریم می بینیم مال خود کرده است.

به بهانه امنیت سیاسی گفتیم هیچ حرفی زده نشود و لاپوشانی کنیم که آبرومان در جهان می‌رود. چه کسی گفته آبرو می‌رود؟ اگر این بماند و غده‌ای بشود در نظام و جامعه، که فروپاشی سخت‌تر و سهمگین‌تر خواهد بود. مگر شوروی با آن همه امنیت نظامی توانست بماند؟ وقتی جامعه از دورن پوسیده شد و به سمت بی‌عدالتی رفت حتماً به سمت فروپاشی می‌رود.

در دورانی که تفکر تقدم توسعه در کشور ما به وجود آمد، از دهه هفتاد به بعد که این‌هایی که پابند ابرقدرت‌ها بودند، با فروپاشی شوروی رفتند سمت غرب؛ چون عقبه فکر لازم را نداشتند همین کسانی که در دهه هفتاد له شدن یک نسل را تجویز می‌کردند، همان کسانی بودند که در دهه شصت در خطبه‌های نماز جمعه عدالت خواهانه‌ترین حرف‌ها را داشتند. بهانه این‌ها این بود که ما وقتی می‌توانیم برویم به سمت عدالت ساختاری که به توسعه رسیده باشیم. به آبادانی و پیشرفت رسیده باشیم. می‌گفتند وقتی شما به توسعه و پیشرفت نرسیدید، در واقع فقر را دارید توزیع می‌کنید در جامعه؛ آن دوره آن‌ها چیزی شبیه ژاپن اسلامی مد نظرشان بود و به صراحت گفتند. عرض ما همین یک جمله است: آیا ژاپن رسید به آن چه باید؟ الان آنجا گل و بلبل است؟ عدالت نهادینه

محقق شد؟ از ژاپن بزرگتر خود غرب و آمریکا با فاصله طبقاتی شدید مواجه هستند؛ وقتی ملاک‌های سرمایه‌دار در مدل بانک و بیمه و غیره باز تولید شده است.

چون عقبه فکر لازم را نداشتند همین کسانی که در دهه هفتاد له شدن یک نسل را تجویز می‌کردند، همان کسانی بودند که در دهه شصت در خطبه‌های نماز جمعه عدالت خواهانه‌ترین حرف‌ها را داشتند. بهانه این‌ها این بود که ما وقتی می‌توانیم برویم به سمت عدالت ساختاری که به توسعه رسیده باشیم. به آبادانی و پیشرفت رسیده باشیم. می‌گفتند وقتی شما به توسعه و پیشرفت نرسیدید، در واقع فقر را دارید توزیع می‌کنید در جامعه؛ وقتی ملاک‌های سرمایه‌دار در مدل بانک و بیمه و غیره باز تولید شده است. مگر این‌ها می‌گذارند جامعه نفس بکشد و بهره ببرد؟

این که عقل می‌تواند مستقل از نقل ارزش‌های اخلاقی را کشف کند. ویژگی شیخ در برابر معتزلی گری هم بحث قیاس است و مکتب تشیع با رد قیاس متمایز می‌شود و قیاس را حجت نمی‌داد. شهید مطهری در ادامه می‌گوید شیعه نسبت به حرف‌های قیاس باوران خیلی توجه کرد و در برابر قیاس قدی استوار علم کرده است. به خوبی با آن مقابله کرد و قیاس را از تفکر شیعی بیرون انداخت و امروز اصلاً قیاس در تفکر شیعی وجود ندارد. با این حال این همت در برابر قیاس را کمتر در برابر نگاه‌های اشعری انجام داده است. از همین رو وجه تمایز شیعه و اشعری گری کم رنگ شده و آموزه‌های اشعری گری وارد فقه شیعه شده است و برخی بزرگان ما با همین نگاه وارد فضای استنباط شده‌اند که اوج آن را در اخباری‌گری و امروز در مکتب تفکیک می‌بینیم. متأسفانه به نظر می‌رسد اشعری

گری در مباحثی از فقه و حتی حکمت ما نفوذ کرده است. مثلاً ما آخرین کتابی که در حکمت عملی داشتیم کار خواجه نصیرالدین طوسی است و بعد از خواجه نصیر حتی فلاسفه ما به این سمت نرفته‌اند.

پایه توجه به حکمت عملی توجه به عقل عملی و حسن و قبح عقلی است و چون این ضعیف شده، حکمت عملی هم در حکمت اسلامی تضعیف شده است. ثمره‌ی این وضع این

است که آن نگاه عقلانی و مطالبه‌گرایانه نسبت به عدالت کم‌کم از روند تفکر ما حذف می‌شود و یک نگاه محافظه کارانه‌ای در فضا حاکم می‌شود.

وجه تمایز شیعه و اشعری گری کم رنگ شده و آموزه‌های اشعری گری وارد فقه شیعه شده است. متأسفانه به نظر می‌رسد اشعری گری در مباحثی از فقه و حتی حکمت ما نفوذ کرده است.

ما عدالت را همان اعطا کل ذی حق حقه‌ای می‌دانیم که امیرالمؤمنین (ع) فرمودند، منتها عرض من این سمت ماجرا است که این حق و ذی حق چگونه باید تشخیص داده شوند؟ اگر ما بخواهیم جامعه را به سمت عدالت ساختاری ببریم و این فسادها و اختلاس‌ها و طبقه اشراف و همه مفاسدی که بر آن مترتب است را نداشته باشیم نباید همه منابع را برابر تقسیم کنیم. باید همان اعطا کل ذی حق حقه را دنبال کنیم منتها باید جلوی آن بخشی که زیادی از حق و استحقاق خودش بدون هیچ خلایقیت و تلاش و ابتکاری می‌خواهد برداشت کند، باید گرفته شود.

به جد باور دارم حضرت امام در آغاز انقلاب و در دهه طوفانی شصت

وقتی تمام تاکیدش می‌رود به سمت مبارزه با طبقه اشرافی و

اشرافی‌گری و تجمل، به این خاطر است که این را پیش

بینی می‌کردند. بزرگترین دشمن عدالتخواهی همان‌هایی

هستند که نشان در بی عدالتی است؛ آن‌ها بودند که آمدند در

تاریخ تفکر ما فکر عدالتخواه را خنثی کردند و بعد همین امروز ما بعد از

انقلاب هم جریان‌هایی تداوم این تفکر

بودند. این بحث ما هیچ بحث سیاسی و جناحی نیست. بحث کاملاً معرفتی و تئوریک و برآمده از یک درد حقیقی در جامعه است. اگر ما نتوانیم این درد

را بگوییم و علاج کنیم خود این درد فروپاشی از دورن می‌آورد. ما به بهانه مسائل امنیتی آمدیم یک مدل فساد ایجاد کن را بسط دادیم. به بهانه امنیت

اقتصادی اقتصاد نفتی و دولتی را در همه عرصه‌ها حاکم کردیم.

به جد
باور دارم حضرت امام در
آغاز انقلاب و در دهه طوفانی
شصت وقتی تمام تاکیدش می‌رود به
سمت مبارزه با طبقه اشرافی و اشرافی‌گری
و تجمل، به این خاطر است که این را پیش
بینی می‌کردند. بزرگترین دشمن عدالتخواهی
همان‌هایی هستند که نشان در بی عدالتی
است؛ آن‌ها بودند که آمدند در تاریخ
تفکر ما فکر عدالتخواه را خنثی
کردند

این فقط یک مسئله سیاسی اجتماعی نیست بلکه نظام اخلاقی ما هم تبدیل شده به یک نظام اخلاقی که عدالت در آن جایگاهی ندارد. در اینجا شهید مطهری تعبیر دیگری دارند که می‌گویند بر ما موعظه غلبه پیدا کرده است و خطابه افول کرده است. شهید مطهری می‌گوید این که غرب توانست خود را از سلطه ارباب قدرت نجات بدهد به این

دلیل بود که بزرگان‌شان رفتند به سراغ خطابه. در خطابه توجه به عدالت

خواهی و حس حمیت و حماسه پر رنگ است و ترویج می‌شود.

اما در نگاه موعظه نگاهی است که همیشه نقص‌ها توجه

می‌شود. نداشته‌ها و نرسیدن‌ها که در صوفیه غلبه دارد.

فضای اخلاقی ما به سمت تصوف رفته. اگر چه موعظه در

جایگاه خود خیلی مهم است اما اگر سیستم اخلاقی ما بر مدار موعظه چرخید و

کاملاً بر نواقص ما تاکید داشت، و زهد و ایثار را زیر بار ظلم رفتن تعریف کرد، کار خراب می‌شود. اگر ما در

کودکی طعم عدالت را نچشیم و ایثار بر آن برتری داشته باشد در ادامه

هم عدالت را مهم نخواهیم شمرد.

پایه
توجه به حکمت عملی توجه
به عقل عملی و حسن و قبح عقلی
است و چون این ضعیف شده، حکمت
عملی هم در حکمت اسلامی تضعیف شده
است. ثمره‌ی این وضع این است که آن نگاه
عقلانی و مطالبه‌گرایانه نسبت به عدالت کم کم از
روند تفکر ما حذف می‌شود و یک نگاه محافظه
کارانه‌ای در فضا حاکم می‌شود. این فقط یک
مسئله سیاسی اجتماعی نیست بلکه نظام
اخلاقی ما هم تبدیل شده به یک نظام
اخلاقی که عدالت در آن
جایگاهی ندارد

شهید مطهری تعبیر دیگری دارند که می‌گویند بر ما موعظه غلبه پیدا کرده است و خطابه افول کرده است. شهید مطهری می‌گوید این که غرب توانست خود را از سلطه ارباب قدرت نجات بدهد به این دلیل بود که بزرگان‌شان رفتند به سراغ خطابه. در خطابه توجه به عدالت خواهی و حس حمیت و حماسه پر رنگ است و ترویج می‌شود. اما در نگاه موعظه نگاهی است که همیشه نقص‌ها توجه می‌شود.

اشعری گری ما را از عدالت خواهی باز داشته است

متن زیر گفتاری است که حجت الاسلام مجتبی نامخواه
در این میزگرد ارائه کرده است:

وقتی از نسبت میان عدالت و امنیت یا هر مفهوم مثبت دیگری حرف می‌زنیم، وقتی می‌خواهیم نسبت بین عدالت و یک چیز خوب را بسنجیم، یعنی وقتی موضوع بحث ما عدل / ظلم نیست؛ موضوع بحث ما تعریف غلط از یک مفهوم خوب هم نیست؛ وقتی فرض بحث ما جایی است که مفهوم عدالت با تعریف درست خودش مدنظر است و میخواهد با مفهوم امنیت با تعریف درست خودش سنجیده شود؛ وقتی داریم از نسبت میان عدالت و یک مفهوم خوب دیگر صحبت می‌کنیم، باید بدانیم که در تفکر اجتماعی ما، در این جور موارد یک عقلانیت و اصل و رکن بنیادینی وجود دارد که مرجع حل مسئله ی ماست. آن اصل چیست؟

می‌گفتند ما باید یک جا این سیر را برابر کنیم که نقطه آغاز مساوی شود. به همین دلیل رفتند به سمت جامعه اشتراکی و بدون طبقه و این که همه به اندازه توان کار کنیم و به اندازه نیاز بخوریم و بقیه را بدهیم به دولت. دولت آن شخصیت حقوقی است که نماد جامعه است. وقتی می‌گوییم مال دولت است یعنی مال جامعه است. یعنی به اندازه توان کار کنیم و به اندازه نیاز مصرف. این تفکری بود که مارکسیست‌ها در باب عدالت ترویج کردند و با شور و شوق حماسی انقلابشان، سال‌ها مردم را با این تفکر جلو بردند. آن چه در عمل اتفاق افتاد که بعدها آن طبقه جدید شکل گرفت و بعد منافع و سهم عام جامعه را اینها مال خود کردند، بماند. مشکلی که در این فضا به وجود آمد همان مشکلی بود که ما هم در تعریف عدالت حق را به مارکسیست‌ها نمی‌دادیم.

مشکلی که پیش آمد و علت اصلی فروپاشی شوروی بود این بود که وقتی من به اندازه توان کار می‌کنم ولی به اندازه نیاز مصرف می‌کنم، دیگر هیچ انگیزه و هیچ علاقه و توانی برای کار بیشتر ندارم. بله می‌توان یک چند صباحی را با شور تفکر اجتماعی و تفکر انقلابی جامعه را جلو برد اما بالاخره سی سال بعد، پنجاه سال بعد این فروکش می‌کند و مطالبه‌ها بالا می‌آید. وقتی در این شرایط قرار گرفتید دیگر هیچ انگیزه‌ای برای کار مضاعف وجود ندارد چون سهمی که دارند دریافت می‌کنند کم است و به همان اندازه کار می‌کنند. لذا می‌بینیم جامعه به صورت نهاده به سمت عدم پیشرفت و توسعه می‌رود و اتفاقاً فضا آن‌جا امنیتی شد. تمام توسعه و رشد شوروی سابق رفت به سمت رشد امنیتی و نظامی. بله اقتدار نظامی وجود داشت، ابرقدرت بود در دنیا؛ در رقابت‌هایی که با آمریکا داشت رشد خوبی داشت؛ در هوا فضا و در عرصه‌های مختلف؛ اما در کف جامعه داشت از درون فرو می‌پاشید. هیچ انگیزه‌ای نبود که به سمت توسعه و پیشرفت حرکت کنند. لذا ما تعریف عدالت را به برابری صرف و جامعه بی‌طبقه و این که ما هیچ گونه تفاوت و اختلاف در توان و استعداد و این‌ها نداریم، ما تعریف عدالت را به این سمت نمی‌بریم.

نزاع کلان و راهبردی میان این دو تفکر مارکسیسم و لیبرالیسم در عرصه تحقق عدالت است. در این زمینه است که با هم اختلاف راهبردی داشتند و الا در انقلاب فرانسه هم عدالت یکی از شعارهای محوری این انقلاب بود. آن‌ها هم شعار برابری می‌دادند. ولی از دل شعار برابری مدل لیبرالی ای برآمد که بعدها منجر شد به سیستم کاپیتالیستی. همه مشکل در تشخیص این نکته بود که عدالت را ما چگونه می‌توانیم محقق کنیم. چگونه می‌توانیم ذی حق و استحقاق ذی حق را مشخص کنیم؟ لیبرال‌ها معتقد بودند ما عدالت را به معنای برابری نمی‌دانیم. ما معتقدیم که انسان‌ها و فردیت انسان‌ها تفاوت دارد و هر کدام طبق اقتضادات فردی خود استحقاق‌هایی دارند که جامعه باید بتواند بر حسب این استحقاق‌ها بتواند حقوق این‌ها را تامین کند. به نظر ما هم شاید این تفسیر از عدالت مناسب‌تر باشد از چیزی که مارکسیست‌ها می‌گویند. مارکسیست‌ها به این وضعیت اعتراض داشتند و اعتراض آن‌ها به مارکسیست‌ها این بود که این سیستمی که شما می‌گویید اگر درست باشد، جایی است که ما نقطه شروع و آغاز حرکت مان یک نقطه باشد. ولی ما در جامعه از یک نقطه شروع نکرده ایم که با یک شرایط یکسان حق مان را بگیریم. مثلاً فردی که برادر رئیس قوه است هیچ وقت نقطه شروع او و وضعیت منابع و اختیارات او با بنده‌ای که هیچ کاره‌ی در جهان هستی هستم متفاوت است. فرزندی که در یک خانواده اشرافی با آن فاصله طبقاتی چند برابر، با حقوق‌های دویست و چند میلیونی و فاصله ۵۰-۴۰ برابر متولد می‌شود و آن‌جا نقطه شروع اوست، با بچه‌ای که در شیخ آباد نیروگاه قم و در زندگی فقیرانه یک طلبه ساده‌ی مقدمات خوان متولد می‌شود، این‌ها از یک نقطه مسیر را شروع می‌کنند که ما بگوییم شما بر اساس توان و لیاقت و استعدادتان دریافت داشته باشید. معلوم است کسی که در خانواده اول به دنیا آمده به صرف این که بچه فلانی است و ژن خوب است، سهم بیشتری می‌گیرد. نقد مارکسیست‌ها این بود.

فرض کنید در جایی صحبت می‌کنیم که بین عدالت و یک ارزش خوب دیگر، یک تعارضی به لحاظ ظاهری به وجود آمده است. مثال معروف این حالت در مباحث کلامی این است که «اگر پیامبری نزد شما مخفی شده و صداقت شما سبب لو مکان اختفای رفتن او نزد دشمنان می‌شود»؛ در این جا صداقت قبیح می‌شود، چرا که در تعارض با ارزش دیگری به نام حفظ جان یک پیامبر است. سوال ما این است که آیا عدالت هم مثل صداقت است و ممکن است در یک چنین موقعیتی قرار بگیرد؟ آیا ممکن است جایی باشد که عدالت قبیح باشد؟ وقتی می‌خواهیم نسبت عدالت و امنیت، یا عدالت با هر مفهوم خوب دیگری را بسنجیم، سوال ما در واقع این است آیا می‌شود جایی باشد که عدالت در تعارض با یک ارزش والاتر قرار گرفته و قبیح شود؟ پاسخ عمده‌ای که در طول تاریخ عالم اسلامی به این پرسش داده شده است نوعاً «آری» است. غلبه در تفکر اسلامی با تفکر اشعری گری است که بخش عمده‌ای از اهل سنت است را شامل می‌شود و این تفکر در بخشهایی از شیعیان هم پذیرفته شده است که بله می‌شود جایی باشد که عدالت بد باشد. بنابراین این مسئله‌ای است که از قدیم با تصویرها و تفسیرهای مختلفی در تفکر اسلامی مطرح بوده و البته چون در فضای اسلامی خدا مهم است و همه چیز در نسبتش با الهیات مطرح می‌شود، صورت مسئله در ارتباط با فعل خدا مطرح شده است. این که هر کاری خدا کرد عادلانه است یا هر کاری عادلانه است باید توسط خدا انجام بگیرد؟ پاسخ غالب و اشعری گرایانه انتخاب گزاره اول بود: هر چه آن خسرو کند شیرین بود.

و هر جا عقل این مصلحت را نداشته باشد دیگر حکم نمی دهد. نه این که حکم به عدم بدهد؛ نه اصلاً حکم نمی دهد و آن جا را عقل واگذار می کند به حیطة شریعت.

همه حرف ما در بحث عدالت این است که عدالت حسن ذاتی دارد و تمام موضوع حکم حسن است و طبیعتاً ارزش مطلق نسبت به تمام مفاهیم ارزشی ماست. این تقریباً در تفکر شیعه ایده رایجی است که متأسفانه ما این را امتداد ندادیم و نیاورده ایم در حوزه عمل و حکمت عملی برآمده از آن را بسط ندادیم. به هر بهانه ای و یا هر دلیلی که توجیه تاریخی داشته و یا

نداشته ما امروز هم در حیطة اندیشه ورزی برای عدالت ضعف جدی داریم، تا حدی که رهبری معظم یکی از مسئله های راهبری و کلان کشور را بحث عدالت می دانند، هم در عرصه مطالبات اجتماعی و پیگیری ها با کاستی هایی مواجهیم. اما نقطه ای که می خواهیم یک مقدار روی آن تمرکز کنیم این است که این بحث ها در حوزه مفهوم و ذات عدالت مطرح است اما وقتی می خواهیم برویم در تحقق مصداقی عدالت،

بحث سطح دیگری می یابد. وقتی عدالت را تعریف کردیم به «اعطا کل ذی حق حقه» یا «وضع کل شیء فی موضعه»، حالا بحث صغروی و مصداقی ماجراست که ما در حیطة اندیشه ورزی آن مشکل داریم و به تبع در حیطة اجرا هم دچار مشکل می شویم. این که دقیقاً در جایگاه ذی حق و حق آن را با چه منطقی می توان مشخص کرد. با چه ملاک و معیاری می توان مشخص کرد؟

همه حرف ما در بحث عدالت این است که عدالت حسن ذاتی دارد و تمام الموضوع حکم حسن است و طبیعتاً ارزش مطلق نسبت به تمام مفاهیم ارزشی ماست. این تقریباً در تفکر شیعه ایده رایجی است که متأسفانه ما این را امتداد ندادیم و نیاورده ایم در حوزه عمل و حکمت عملی برآمده از آن را بسط ندادیم.

این مسئله ای را مرحوم مطهری به عنوان متفکر مهم انقلاب اسلامی، به مثابه یکی از اصول تفکر انقلاب بسط داده است. در تفکر شیعی ما می گوئیم یک اصل بنیادین داریم و آن قائل بودن به قبح ذاتی ظلم و حسن ذاتی عدالت است، و این تبیین دست کم در سطح وجود شناختی اش که درگیری ما با اشعری گری است، جز بنیان ها فکر شیعه است و حتی معتزله هم در این بعد از تفکر شیعی عقب تر است. اگر چه در درون تفکر شیعی در سطح معرفت شناختی جریان اخباری گری را داریم که این تفکر را نمی پذیرد.

بنابراین وقتی ما می گوئیم قائل به حسن ذاتی عدالت هستیم یعنی عدالت ارزش مطلق است و هیچ گاه هیچ مفهوم دیگری وجود ندارد که عدالت در تقابل با آن قبیح شود. یعنی اگر جایی گفتند اعتراض برای عدالت با امنیت در تعارض است و باید عدالت خواهی را کنار گذاشت چون خواست عدالت قبیح

است؛ پاسخ می دهیم که در تفکر شیعی این

اتفاق نخواهد افتاد. حالا اگر کسی پیدا

شد، جریانی پیدا شد و برای ما قصه ای

تعریف کرد که در آن ارزش های

دیگری همچون مصلحت، ولایت،

حکومت، صداقت، مشروعیت،

دیانت و معرفت مقدم بر عدالت

بود؛ به صراحت به او می گوئیم

هویت فکری ما چنین چیزی را

بر نمی تابد و این از تأثیرات آشکار

اشعری گری ای است که فضای

فکری شیعه را هم تحت تأثیر قرار

داده است.

اگر

جایی گفتند اعتراض برای

عدالت با امنیت در تعارض است و باید

عدالت خواهی را کنار گذاشت چون خواست

عدالت قبیح است؛ پاسخ می دهیم که در تفکر

شیعی این اتفاق نخواهد افتاد. حالا اگر کسی پیدا شد،

جریانی پیدا شد و برای ما قصه ای تعریف کرد که در آن

ارزش های دیگری همچون مصلحت، ولایت، حکومت،

صداقت، مشروعیت، دیانت و معرفت مقدم بر عدالت

بود؛ به صراحت به او می گوئیم هویت فکری ما

چنین چیزی را بر نمی تابد و این از تأثیرات

آشکار اشعری گری ای است که فضای

فکری شیعه را هم تحت تأثیر قرار

داده است

البته نه اشعری گری ناشی از شبهات کلامی بلکه اشعری گری ناشی از تقدس مآبی و البته اشعری گری ای که قرار داشتن در مقام قدرت اقتضای بازتولید آن اقتضای است. چطور شده دیروز بر اساس همین اندیشه‌ها انقلاب شده ولی امروز برخی به این نتیجه رسیده اند که مصالح متعددی بر عدالت اولویت دارد؟

ما گاهی برخی نوشته و گفته‌هایی را این روزها می‌بینیم که واقعا جای تعجب و تأسف دارد. رسماً می‌نویسند باید بین «فساد رخ داده در جبهه اهل حق» و «فساد رخ داده در جبهه اهل باطل» تمایز قائل شویم! تفاوت را هم این طور توضیح می‌دهند که وقتی می‌خواهید با فساد رخ داده در جبهه اهل حق مقابله کنید، باید مصالح گوناگونی را در نظر

بگیرید! چه چیزی را باید در نظر بگیریم؟ با همین استدلال‌ها و با همین گفتن «ان شاء الله گریه است» گفتن‌ها آمدیم که رسیدیم به اینجا که چشم‌ها می‌کنیم و می‌بینیم به تعبیر رهبر انقلاب در نشست راهبردی عدالت، وضعیت عدالت اجتماعی «مطلقاً» راضی کننده نیست. این وضع تا کجا می‌خواهد پیش برود؟

بله تفاوت وجود دارد بین نوع و کیفیت مقابله با فساد در جبهه اهل حق و فساد در جبهه اهل باطل. این تفاوت این است که در جبهه اهل حق اگر احتمال وقوع یک بی‌عدالتی هم در بین باشد، احتمال آن هم باشد ولو آن که فرد محتمل برادر امام معصوم باشد، باید به خاطر این احتمال گرمای آهنی گذاخته را بچشد؛ نه چون مرتکب فساد شده بلکه چون احتمال فساد وجود دارد.

عدالت تمام الموضوع برای وجوب شرعی و حسن عقلی است

متن زیر گفتاری است که حجت الاسلام امین اسدپور در این میزگرد ارائه کرده است:

در اندیشه اسلامی و به خصوص در اندیشه شیعی و به ویژه تر در مدل اجتهاد شیعی مسئله عدالت با همان تأکیدی که دوستان فرمودند مطرح است. عدالت دارای حسن ذاتی است و به تعبیر فقهی عدالت تمام الموضوع یک حکم برای حسن عقلی و وجوب شرعی است. تمام اوامری که در شریعت به این امور زیربنایی تأکید می‌کنند امور ارشادی هستند. وقتی می‌گوییم اعدلووا هو اقرب للتقوی این جعل مستقلى ندارد به خلاف اشعری گری که این‌ها را دوائر مدار فعل و جعل الاهی

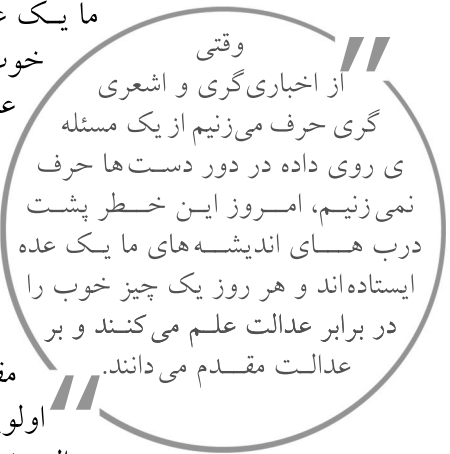
عدالت دارای حسن ذاتی است و به تعبیر فقهی عدالت تمام الموضوع یک حکم برای حسن عقلی و وجوب شرعی است. تمام اوامری که در شریعت به این امور زیربنایی تأکید می‌کنند امور ارشادی هستند. وقتی می‌گوییم اعدلووا هو اقرب للتقوی این جعل مستقلى ندارد به خلاف اشعری گری که این‌ها را دوائر مدار فعل و جعل الاهی می‌داند. ما همه این‌ها را امر ارشادی به حکم عقل می‌دانیم.

مسئولیت فریاد عدالت نداریم، مسئولیت اندیشیدن درباره عدالت اجتماعی داریم. این اشتباه است. البته از آن طرف هم هست: در کنار مسئولیت فریاد مخصوصاً برای کسانی که توانایی فکر کردن دارند، مسئولیت فکر کردن هم وجود دارد.

وقتی از اخباری گری و اشعری گری حرف می‌زنیم از یک مسئله‌ی روی داده در دور دست‌ها حرف نمی‌زنیم، امروز این خطر پشت درب‌های اندیشه‌های ما یک عده ایستاده‌اند و هر روز یک چیز

خوب را در برابر عدالت علم می‌کنند و بر عدالت مقدم می‌دانند. یک روز می‌گویند الان وقت کار معرفتی و علمی است؛ معرفت و بصیرت بر عدالت مقدم است. روز دیگر می‌گویند ولایت مقدم است، روز دیگر می‌گویند حکومت، مصلحت و امنیت و غیره مقدم است. دست آخر به همه این اولویت‌ها پرداخته می‌شود و نوبت به عدالت نمی‌رسد و وضع این طوری می‌شود

که می‌بینیم. این مسئولیت مهم ماست.



ولی ما با هزار یک توجیه این برخوردها را انجام ندادیم تا امروز به نقطه‌ای برسیم که بر حسب اعلام مسئولین قضایی رسمی امروز برادران کلیه‌ی مقامات بلند پایه‌ی عضو در ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی محل بحث هستند! سه قوه در کشور داریم که بر حسب اعلان مسئولین رسمی برادر کلیه رؤسای قوا واجد افتخاراتی هستند! در مورد رئیس اداره آب و برق کذا صحبت نمی‌کنیم؛ درباره رؤسای سه قوه اصلی کشور صحبت می‌زنیم. چرا به این نقطه رسیدیم؟ به خاطر همین تفاوت قائل شدن میان کیفیت مقابله با فساد در جبهه اهل حق و فساد در جبهه اهل باطل.

این به این معناست که تفکر عدالت خواهی و اولویت عدالت دو دسته نیروی اجتماعی در مقابل خود می‌بیند: یک دسته کسانی هستند که از بی عدالتی منتفع می‌شوند و فاسد هستند. دسته‌ی دیگر از عاملان بی عدالتی اما کسانی هستند که به لحاظ فکری و رسانه‌ای، این توجیه‌ها را بسترسازی می‌کنند. می‌گویند این یک ظلم رخ داده در جبهه حق است، برخورد با آن باعث تضعیف نظام نشود! مگر آن فساد هم بخشی از نظام است؟ نظامی که بخواهد با مطالبه عدالت تضعیف بشود همان بهتر که تضعیف بشود.

تفوق امنیت بر نگاه ما در این سال‌ها باعث شده به نقطه‌ای کاریکاتوری برسیم که اگر در یک شهرستانی که شاید بیست درصد مخاطبین حتی ندانند کجای این نقشه است، اگر در این شهرستان ده - بیست تا کارگر اعتراض بکنند برای دریافت حقتشان، این کارشان بشود ضدیت با امنیت! و آن‌ها باید شلاق بخورند و به زندان بروند! دیدیم در مستند «داد» وقتی با کارگری که اقدام ضد امنیتی داشته صحبت می‌کند می‌گوید «ما رفتیم یک مدت زندان بودیم و بعد گفتند «عفو» خوردید و آزاد شدیم؛ نمی‌دانیم عفو چیست؟ فقط گفتند عفو خوردید و آزاد شدید.» یعنی این آدمی که حتی نمی‌داند عفو چیست، این آدمی که شش ماه در میان حقوق نگرفته، این آدم

مخل امنیت است؟ آن قدر نگاه امنیت مدارانه‌ی حاصل از اشعری گری و اقتدارگرایی بازتولید شده که به این نقطه‌ی مضحک رسیده‌ایم.

ما حتی در آسیب شناسی هامان هم فقط امنیت را می‌بینیم. قبول داریم نفوذ هست، آمریکا به فروپاشی ما فکر می‌کند. اما همه ماجرا فقط این نیست. ما وقتی می‌خواهیم از فروپاشی شوروی عبرت بگیریم فقط گورباچف را می‌بینیم، بلکه حرف خیلی درستی است. شوروی با گورباچف، با اصلاحات آمریکایی، با نفوذ غرب به نقطه‌ی فروپاشی رسید. اما چرا فقط این نقطه را می‌گوییم و مستند می‌سازیم و تحلیل می‌نویسیم. قبل از این را هم بگوییم. قبل از آن چه مسیر طی شد تا این اتفاق افتاد؟ ماجرا این بود که در انقلاب شوروی در اثر یک

منطق و استدلال بعد از انقلاب خود انقلابیون حرفه‌ای تبدیل به طبقه‌ای جدید شدند که حکومت را در اختیار داشتند و انقلابشان را برساندند به نقطه فروپاشی. آن استدلال و منطقی که منتهی به شکل‌گیری این طبقه شد را در کتابی به نام «طبقه جدید» به خوبی توضیح داده؛ استدلال این بود: «از خودمان است، با هم کنار می‌آییم».



یعنی همین منطق تفاوت بین فساد در جبهه اهل حق و فساد در جبهه اهل باطل. بسیاری از عدم امنیت‌ها را بی‌عدالتی تولید می‌کند. وقتی مرتب بگوییم «ان شاء الله گربه است»، بگوییم این که فساد اهل حق است، این که مصلحت نیست، این که حکومت است و الی آخر، به نقطه‌ای می‌رسیم که یک کانال تلگرامی هم می‌تواند برایمان موش بدواند. که مجبور بشوید هر چه امام جمعه و مسئول امنیتی و غیره دارید، بیابند فقط تکذیب کنند. گویی اصلاً هم توجه ندارند که تکذیب‌ها از یک جایی به بعد، وقتی از قواره اصل خبر پر رنگ تر شود، رنگ تأیید می‌گیرد. در این حد را که باید بدانید.

بدانیم بسیاری از عدم امنیت‌ها هم محصول بی‌عدالتی است. و بسیاری از بی‌عدالتی‌ها هم، جز این که علل و عواملان مباشر خود را دارد، محصول سرایت این قبیل تفکرات بین ماست. از تفوق موعظه بر خطابه در تاریخ دو سده اخیر ما گفتند که درست است، اما حتی در همین دوره ۵۰-۴۰ سال اخیر هم ما فرایند قابل قبولی نداشته‌ایم در این زمینه. ۴۰ سال قبل متفکرینی امثال مطهری برای ما منبر می‌رفتند و روضه می‌خواندند امروز به نقطه‌ای رسیدیم که منبری‌ها و روضه‌خوان‌ها برای ما تفکر ارائه می‌دهند! معلوم است که باید وضع‌مان این باشد و بدهیات

تفکر و عقلانیت ما که حسن ذاتی عدالت است فراموش شود. معلوم است که نباید عدالت را ارزش مطلق و باقی ارزش‌ها را در برابر آن نسبی بدانیم. به نظر می‌رسد ما امروز هم زمان با عدالت‌خواهی در میدان عمل، احتیاج داریم به یک عدالت‌اندیشی و اندیشه ورزی درباب عدالت. البته اندیشه

ورزی درباب عدالت به این معنا نیست که چشم از میدان عینیت ببریم

و برویم سراغ بحث‌های انتزاعی درباره عدالت. در طول تاریخ همه کسانی مصلح بودند یا مفسد بودند اما خود را مصلح جا می‌زده‌اند شعار عدالت داده‌اند. در این میان ویژگی حرکت‌های عدالت‌خواهانه انبیاء این بوده که در کنار اندیشه و اندیشه‌ورزی برای عدالت اقدام عینی و عملی هم می‌کرده‌اند. ما نمی‌توانیم بگوییم در قم بنشینیم و کتاب ۸۰۰-۷۰۰ صفحه‌ای در مورد عدالت بنویسیم اما کاری نداشته باشیم بیرون از حجره و در مناسبات اجتماعی چه بی‌عدالتی‌هایی وجود دارد. ما نمی‌توانیم بگوییم ما

ما امروز هم زمان با عدالت‌خواهی در میدان عمل، احتیاج داریم به یک عدالت‌اندیشی و اندیشه‌ورزی درباب عدالت. البته اندیشه ورزی درباب عدالت به این معنا نیست که چشم از میدان عینیت و واقعیت ببریم و برویم سراغ بحث‌های انتزاعی درباره عدالت.